

تفاوت های روشنفکر قلمرو عمومی و فعال سیاسی حزبی / سازمانی

سه مقاله

اکبر گنجی



روشنفکران در برابر اصلاح طلبان

بی.بی.سی ۱۷/۴/۱۳۹۰

منافع و انگیزه شناسی سیاسی

روزآنلاین ۲۲/۴/۱۳۹۰

خواست قدرت، علیه قدرت

راديو زمانه ۷/۵/۱۳۹۰

اکبر گنجی - تفاوت روشنفکر قلمرو عمومی و روشنفکر حزبی (سه مقاله)

www.nilgoon.org

روشنفکران در برابر اصلاح طلبان

یکم - طرح مسأله: گفت و گوهای اخیر پیرامون شرکت یا عدم شرکت در انتخابات مجلس شورای اسلامی تا حدودی به تندی گرائیده و احساسات تند جایگزین بحث استدلالی شده است. این امر دلایل متعددی دارد که باید به تک تک آنها به طور مستقل پرداخته شود. مقاله ی حاضر ناظر به یکی از آن علل است. به گمان ما، این نزاع تا حدود زیادی معلول نادیده گرفتن یک تمایز/تفکیک مهم است: تفاوت "روشنفکر قلمرو عمومی" از "فعال سیاسی حزبی/سازمانی".

دوم - در طلب قدرت سیاسی : برای در دست گرفتن قدرت سیاسی - دولت/حکومت/زاممداری سیاسی - باید حزب و سازمان سیاسی تأسیس کرد. احزاب و سازمان های سیاسی رقیب یکدیگر، برنامه های متفاوت خود را به مردم عرضه کرده و از راه "تبلیغات" می کوشند تا نظر مردم را به خود جلب و از رقیب منحرف سازند. هدف پیروزی در انتخابات و ورود به ساختار دولت/حکومت است. همه چیز تحت الشعاع این هدف قرار دارد. به گمان اینان، دولت/حکومت موتور تغییر است و بدون در اختیار داشتن دولت، برنامه ای را نمی توان پیش برد.

روشنفکر قلمرو عمومی به طور کلی بیرون از این فرایند قرار دارد. او به مسائل و مشکلات عمومی پرداخته و به دنبال حل مسائل و رفع مشکلات است. اما نه از جایگاه دولت/حکومت، و نه از منظر فعال حزبی/سازمانی. فعال سیاسی وابسته ی به حزب و سازمان خود است و در هر شرایطی مواضع گروه خود را توجیه کرده و آن را درست قلمداد می کند. اما روشنفکر قلمرو عمومی رها از چنین وابستگی/دل بستگی است. به عنوان مثال حزب جمهوری خواه و دموکرات آمریکا را در نظر بگیرید. اعضا و طرفداران احزاب یاد شده در هر شرایطی از حزب خود و نامزدهایش دفاع می کنند. اما روشنفکر قلمرو عمومی - مثلاً چامسکی - ممکن است در انتخابات به کاندیدای یکی از دو حزب (مثلاً اوباما) رأی دهد، اما از روز بعد انتقاد از سیاست ها و عملکرد اوباما را آغاز خواهد کرد. چون او، پادوی سیاسی احزاب نیست. روشنفکر قلمرو عمومی از اوباما انتقاد می کند که در دوره ی بوش قاطعانه می گفت حمله ی نظامی به یک کشور خارجی بدون مجوز کنگره غیر قانونی است، اما خود بدون مجوز کنگره در حمله ی نظامی به لیبی شرکت کرد و پس از گذشت سه ماه نیز اقدام به کسب مجوز از کنگره نکرد. تهاجم

نظامی به لیبی نه تنها بشر دوستانه نبود، که موجب افزایش قتل عام غیر نظامیان شد. روشنفکر قلمرو عمومی سیاست حمایت یکجانبه ی دولت آمریکا از دولت اسرائیل را به نقد می کشد.

در ایران، تفاوت برخورد آیت الله منتظری و چپ ها(اصلاح طلبان بعدی)با دولت/حکومت در سه دهه ی اول جمهوری اسلامی این تمایز را به خوبی نمایان می سازد.مسأله ی آیت الله منتظری ماندن در قدرت و رهبر شدن تحت هر شرایطی نبود.به همین دلیل در برابر قتل عام زندانیان و شکنجه ی آنان ایستاد. به همین دلیل در برابر آیت الله خمینی و آیت الله خامنه ای ایستاد.

سوم - صدق معرفت شناختی : روشنفکر قلمرو عمومی به دنبال تقرب به حقیقت(صدق معرفت شناختی) است، اما حقیقت برای فعال سیاسی حزبی/سازمانی دارای چندان اهمیتی نیست. روشنفکر حقایق مکشوفه را به زبان ساده در اختیار مردم می نهد.اما سیاستمداران لزوماً چنین وظیفه ای بر دوش ندارند و بعضاً حقایق را مخفی می سازند. به چند مثال زیر توجه کنید:

نمونه ی الف- قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان شصت و هفت به حکم آیت الله خمینی صورت گرفت. روشنفکر قلمرو عمومی این حقیقت را بر ملا می سازد، اما فعال سیاسی حزبی/سازمانی به دو روش ضد حقیقت عمل می کند. یا منکر نقش آیت الله خمینی در آن جنایت شده، و یا با طرح این مدعا که روشنگری در این زمینه به مصلحت نیست،زبان آور است،حقیقت را قلب می کند. چرا؟ می گویند بیت امام با ماست، اگر بگوئیم آیت الله خمینی و احمد خمینی جنایتکار بوده اند،آنها ما را رها ساخته و از رقیب ما حمایت به عمل خواهند آورد.برای ورود به نظام سیاسی و تسخیر قوه ی مجریه و مقننه باید "امام" در جبهه ی ما باشد، نه جبهه ی رقیب. با "امام راحل" و طلایی قلمداد کردن دوران او می توان دوران پس از او را دوران آغاز بدی ها وانمود کرد.

نمونه ی ب- هاشمی رفسنجانی نظریه پرداز سرکوب های دهه ی اول انقلاب بود.بسیاری از مخالفان در خارج از کشور و گروهی از آنان در داخل کشور در دوران هشت ساله ریاست جمهوری او به وسیله ی وزارت اطلاعات به قتل رسیدند. هاشمی گفته است که علی فلاحیان را هیچ کس به من تحمیل نکرد و او کارهایش را با من هماهنگ می کرد. روشنفکر قلمرو عمومی این حقایق و حقیقت های دیگر پیرامون هاشمی را به اطلاع مردم می رساند.اما فعال حزبی/سازمانی از دو طریق ضد حقیقت عمل می کند. یا سابقه ی هاشمی را دگرگون کرده و تمام این واقعیات را از زندگی او حذف می کند، و یا مدعی می

شود که سخن گفتن پیرامون این حقایق به مصلحت نیست. چرا؟ چون ما به حمایت او احتیاج داریم. چرا؟ چون ما می خواهیم با حزب او (کارگزاران سازندگی) ائتلاف کنیم و نمی توان همزمان حقیقت هاشمی را برملا کرد. گروهی طی دو سال گذشته هاشمی رفسنجانی را به عنوان شخصیتی دموکرات و حلال مسائل گذار به دموکراسی قلمداد و تبلیغ کرده/می کنند. آیا این حقیقت است یا آگهی تبلیغاتی؟

نمونه ی ج- رژیم جمهوری اسلامی، چه نوع رژیمی (استبدادی یا دموکراتیک) است؟ آیا ولایت مطلقه ی فقیه- مهمترین میراث سیاسی آیت الله خمینی و اصل ۵۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی- با دموکراسی سازگار است یا ضد دموکراتیک و ناقض حقوق بشر است؟ روشنفکر قلمرو عمومی به صراحت این حقیقت که "جمهوری اسلامی استبداد دینی است" و "ولایت مطلقه ی فقیه مادام العمر بر ساخته ای ضد دموکراتیک است که راه به دموکراسی و حقوق بشر و آزادی و نمی دهد" را اعلام می کند. اما فعال سیاسی حزبی/سازمانی در اینجا نیز حقیقت را وارونه جلوه می دهد. خاتمی بارها گفته است که جمهوری اسلامی هیچ بدیل دموکراتی ندارد، بزرگترین دستاورد مردم ایران در طول تاریخ است، امام خمینی رهبر اصلاح طلبی و مردم سالاری دینی بود/هست و اگر به نظرات امام عمل شود، مسائل رفع و مشکلات حل خواهند شد.

چهارم- صدق اخلاقی : روشنفکر قلمرو عمومی باید راستگو (صدق اخلاقی) باشد. اما دروغ گویی، بعضاً، به ضرورتی سیاسی تبدیل می شود. به عنوان نمونه به نامزدی انتخابات در جمهوری اسلامی بنگرید. اصلاح طلبان در انتخابات کاندیدا شده و خواهند شد. مطابق ماده ی ۲۸ قانون انتخابات مجلس شورای اسلامی نامزدها باید دارای شرایط زیر باشند: "اعتقاد و التزام عملی به اسلام و نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران" و "ابراز وفاداری به قانون اساسی و اصل مترقی ولایت مطلقه فقیه". در زمان ثبت نام در وزارت کشور برگه ای به آنها می دهند تا پر کنند. اعتقاد (التزام نظری) و التزام عملی به قانون اساسی و اصل مترقی ولایت مطلقه ی فقیه دو پرسش مهم آن پرسش نامه است. اگر بنویسند قبول نداریم، به طور طبیعی در همان گام اول به وسیله ی وزارت کشور رد صلاحیت می شوند. تمامی اصلاح طلبان نامزد شده به این دو پرسش پاسخ مثبت می دهند. آنان که این دو اصل را قبول نداشته ، طبعاً دروغ گفته اند. از سوی دیگر، اگر به قانون اساسی و اصل مترقی ولایت مطلقه ی فقیه التزام نظری (اعتقاد) و عملی داشته باشند، سخن گفتن از دموکراسی و آزادی و حقوق بشر دروغ خواهد بود. فعالین سیاسی ای که صادقانه بگویند به ولایت فقیه اعتقاد ندارند، تا ابد از نامزدی در هرگونه انتخاباتی

در جمهوری اسلامی محروم خواهند شد. دروغ گویی شرط لازم ورود به قلمرو دولت/حکومت در ایران است.

به شعار "انتخابات آزاد" به عنوان نمونه ای دیگر توجه کنید. انتخابات آزاد و قابل قبول یکی از شروط سه گانه ی سید محمد خاتمی است. انتخابات آزاد و قابل قبول چگونه انتخاباتی است. آیا کلیه ی مخالفان حق دارند در چنان انتخاباتی نامزد شوند؟ قانون انتخابات جمهوری اسلامی کلیه ی مخالفان را از داوطلب شدن محروم کرده است. پس انتخابات محدود به خودی های معتقد به اسلام، امام خمینی، جمهوری اسلامی، قانون اساسی و ولایت مطلقه ی فقیه و مصداقش است. داوطلبان باور و التزام خود را به این موضوعات اعلام می دارند. اما شورای نگهبان باید از طریق "نظارت استصوابی" صلاحیت نامزدها را "احراز" نماید. تعداد زیادی در این مرحله رد صلاحیت می شوند. پرسش: آیا انتخابات با نظارت استصوابی، انتخابات آزاد و قابل قبول است؟ از سوی دیگر، مطابق ماده ۳۰ قانون انتخابات افراد زیر از داوطلب شدن محرومند: "وابستگان تشکیلاتی و هواداران احزاب، سازمانها و گروههایی که غیرقانونی بودن آنها از طرف مقامات صالحه اعلام شده است" و "کسانی که به جرم اقدام علیه جمهوری اسلامی ایران محکوم شده اند".

می دانیم که تعداد زیادی از فعالین سیاسی بی گناه پس از انتخابات ریاست جمهوری ۸۸ بازداشت و به حبس های طولانی به اتهام های واهی محکوم گردیدند. بسیاری از آنها را به جرایم امنیتی محکوم کردند. به همین دلیل آنها نمی توانند در انتخابات نامزد شوند. آیا انتخاباتی که این آزادمردان را از داوطلب شدن محروم می کند، انتخابات آزاد و قابل قبول است؟ اما نکته ی دیگری هم وجود دارد. نهضت آزادی، ملی- مذهبی ها، جبهه ی مشارکت اسلامی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را هم به وسیله ی دادگاه های نظام غیر قانونی اعلام کرده اند. آیا انتخابات بدون نامزدی اعضای این احزاب، انتخابات آزاد و قابل قبول است؟

روشن فکر قلمرو عمومی به راحتی به این پرسش ها پاسخ می گوید. آنان انتخابات های جمهوری اسلامی را به دلایل عدیده ناآزاد، غیر رقابتی، ناعادلانه، متقلبانه، ناموثر و غیر قابل قبول به شمار می آورند. اما فعال سیاسی حزبی/سازمانی نمی تواند چنین موضعی اتخاذ کند.

سیاستمدار، اگر نخواهد اخلاق را به هیچ بگیرد، می‌کوشد تا دروغ‌گویی را بر مبنای پیامد های خوب آن اخلاقاً موجه کند. حتی اگر فرض کنیم که ممکن است تحت شرایطی دروغ را بر مبنای مصلحت مهمتر اخلاقاً توجیه کرد، روشنفکر هرگز نباید حاضر باشد بدنبال مصلحتی برود که مستلزم سخنان کاذب باشد. برای روشنفکر حقیقت و گسترش حقیقت از ارزشهایی است که نباید فدای هیچ مصلحتی شود.

پنجم - اصل تنظیم کننده و اصول موجه ساز: ورود به دولت/حکومت/زامداری سیاسی اصل تنظیم کننده ی احزاب و سازمان های سیاسی است. اما راه های ورود کاملاً بسته اند. حال چه باید کرد؟ به گفته ی اصلاح طلبان همفکر محمد خاتمی،

اولاً: هیچ طرح بدیلی جز طرح خاتمی برای باز کردن فضای سیاسی وجود ندارد.

ثانیاً: شرکت در انتخابات تنها راه سیاست ورزی در ایران است.

ثالثاً: اگر همچون جبهه ی ملی در زمان شاه عمل کنیم - یعنی سیاست صبر و انتظار در پیش گرفته و در انتخابات شرکت نکنیم - همچون جبهه ی ملی برای همیشه از قلمرو دولت/حکومت حذف خواهیم شد. چون در ایران رژیم برای نامزد شدن نه تنها ناز شما را نمی کشد، بلکه از عدم نامزد شدن شما بسیار هم خشنود خواهد شد. سرنوشت جبهه ی ملی و نهضت آزادی بهترین مثبت مدعای ماست.

رابعاً: روشنفکران قلمرو عمومی هیچ راه حلی برای این مسأله ندارند.

ششم - نتیجه : افرادی که به سیاست های اصلاح طلبی مد نظر خاتمی می تازند، ابتداً باید روشن سازند که از کدام مقام با او و سیاست هایش مخالفت می ورزند؟ از موضع روشنفکر قلمرو عمومی یا از موضع فعال سیاسی؟ برای این که احکام این دو متفاوتند. از سوی دیگر، بهتر است فعالین سیاسی حزبی/سازمانی خود را روشنفکر ننامند تا دیگران از آنها توقع روشنفکرانه عمل کردن نداشته باشند. تمایز این دو و تفکیک نقش های این دو واجد اهمیت است. زمامداری سیاسی هم مهم و خوب است

در عین حال می توان از موضع سیاسی هم با اصلاح طلبی مد نظر خاتمی مخالفت کرد. در این صورت باید ناکارآمدی/نتیجه بخش نبودن و زیان های آن گونه اصلاح طلبی را نشان داد و طرح های بدیل پیشنهاد کرد.

منبع: بی.بی.سی، ۱۷/۴/۹۰

منافع و انگیزه شناسی سیاسی

مغالطه‌ی انگیزه و انگیزه‌ی مغالطه، مغالطه‌ی مشهور است. تعریف ساده‌ی آن این است که از حسن و قبح انگیزه و نیت نمی‌توان صدق و کذب مدعیات را نتیجه گرفت. یعنی، روانشناسی را نمی‌توان جایگزین معرفت‌شناسی کرد. وقتی فردی نظریه یا مدعایی را مطرح می‌سازد، به جای کشف انگیزه‌های بد/خوب، کثیف/پاک، شیطانی/الهی او، و روشن کردن تکلیف نظریه/مدعایش از این طریق؛ باید به صدق و کذب آن نظریه/مدعا پرداخت. هر باور/مدعایی به دلایل/شواهد/قرائن مثبت مدعا نیازمند است. از مدعی باید دلیل طلب کرد. باید دید که نظریه/مدعا دارای دلیل است یا فاقد دلیل؟ اگر همراه دلایل است، آیا آن شواهد و قرائن مثبت مدعاست یا از آن شواهد و قرائن نمی‌توان چنان نظریه‌ای را استنتاج کرد؟ روش درست بررسی یک مدعا/نظریه همین است، نه کند و کاو شخصیت نظریه پرداز(روانشناسی شخصیت) و برملا کردن نیت پلید یا خیرخواهانه‌ی او.

آیا این روش شناسی/حکم/اصل تنظیم کننده در قلمرو دولت/حکومت/زامداری سیاسی هم صادق است و باید بر آن حوزه نیز حاکم باشد؟ ساحت دولت/حکومت؛ حوزه‌ی منابع کمیاب قدرت/ثروت/معرفت/منزلت اجتماعی است. فعال سیاسی حزبی/سازمانی با روشنفکر قلمرو عمومی و متخصصان تفاوت دارد [۱]. تا حدی که من می‌فهمم، باید سه گونه را از یکدیگر متمایز کرد.

اول: متخصصان: کار اینان ابداع نظریه هاست. مانند فیزیکدان‌ها، ریاضی‌دانها، شیمیست‌ها، زیست‌شناسان، فیلسوفان، زبان‌شناسان و غیره. "ابداع" نظریه، کار متخصصان است. نوآم چامسکی زبان‌شناس در این مقوله جای می‌گیرد. کارل پوپر فیلسوف علم نیز در این گونه می‌گنجد.

دوم: روشنفکر قلمرو عمومی: روشنفکران به دنبال تقرب به حقیقت و کاهش درد و رنج مردم اند. اینها نظریه‌های ابداع شده به وسیله‌ی متخصصان را ساده کرده و در اختیار مصرف‌کنندگان قرار می‌دهند. در حوزه‌ی عمومی نیز، "گفتارهای بدیل" بر می‌سازند. علی‌شریعتی در دهه‌ی چهل و پنجاه توانست گفتاری بدیل برسازد و آن را به "گفتمان مسلط" مبدل سازد. ممکن است روشنفکر قلمرو عمومی در تقرب به حقیقت اشتباه کند، یا گفتار بدیل ایدئولوژیکی برسازد که پیامدهای خطرناک داشته و به جای کاهش درد و رنج مردم، موجب افزایش آلام آنان شود. اما مهمترین سلاح

روشنفکر قلمرو عمومی، سلاح نقد است: نقد دین/سنت/فرهنگ/قدرت متراکم/ثروت بیکران باد آورده/مردم. "عقلانیت انتقادی" اسیدی است که ایدئولوژی های سفت و سخت را دود کرده و به هوا می فرستد.

سوم: فعال سیاسی حزبی/سازمانی: اینها حزب و سازمان سیاسی درست می کنند تا وارد دولت/حکومت شوند. هدفشان کسب قدرت و پیاده کردن سیاست هایی خاص است. در اینجا پای "منافع" در میان است. فعال سیاسی حزبی/سازمانی، حداقل به قدرت دست می یابد. اما قدرت سیاسی؛ منزلت اجتماعی و معرفت هایی کمیاب هم در اختیار سیاستمداران قرار می دهد. در کشوری چون ایران که اتصال به دولت راه یک شبه ثروتمند شدن است، کسب قدرت سیاسی، "امکان" ثروتمند شدن را فراهم می آورد. "رژیم سلطانی فقیه سالار" جمهوری اسلامی "طبقه ی جدید" خاص خود را بر ساخته است. به داشته ها و نداشته های پیش از قدرت اعضای این طبقه ی هزار فامیل بنگرید، تا حقیقت تلخ نمایان شود. صادق محصولی یکی از اعضای همین طبقه ی جدید است، اما او تنها فردی نیست که از طریق اتصال به دولت/حکومت میلیاردر شده است.

آنچه گفته شد، روش نمونه ی مثالی (ideal-typical method) بر ساختن - به معنای وبری کلمه - است. روشن است که جهان واقع/جامعه دقیقاً مطابق با نمونه ی مثالی نیست. اینها نمونه های انتزاعی واقعیت اند. نمونه ی مثالی، مبالغه ای یک سویه است. نمونه ی مثالی هیچ گاه در تمامیت اش در واقعیت وجود ندارد. اما برای تحلیل تاریخی - تطبیقی - سازمانی به کار می رود. تحلیل گر از نمونه ی مثالی برای تعیین کردن دقیق انحراف از نمونه ی مثالی استفاده کرده و آن گاه اقدام به تبیین واقعیت خواهد کرد.

وقتی از سطح نظر به سطح عمل عبور شود، پای نیات/انگیزه ها به میان خواهد آمد. نیت یکی از ملاک های ارزیابی اعمال است. سیاست چنین حوزه ای است و به همین دلیل نمی توان نیات و انگیزه های سیاستمداران را نادیده گرفت. به یک مثال توجه کنید. حزب دموکرات در صدد حفظ ریاست جمهوری آمریکا است. حزب جمهوری خواه هم به دنبال شکست اوباما و در دست گرفتن ریاست جمهوری است. هر دو طرف به اقدامات متعددی دست می زنند تا به این مقصود دست یابند. وضعیت اقتصادی آمریکا خوب نیست. میزان بیکاری بالای ۹ درصد است. خرید و فروش مسکن همچنان در رکود است و بیش از دو میلیون خانواده منازل خود را طی چند سال گذشته از دست داده اند. بدهی خارجی آمریکا به ۱۴

تریلیون و ۳۰۰ میلیارد دلار رسیده است و حدود یک هفته ی دیگر فرصت دارد تا لایحه ی بالا بردن سقف بدهی آمریکا را به تصویب برساند، وگرنه بحران مالی بزرگی پدیدار خواهد شد. کریستین لاگارد، رییس جدید صندوق بین المللی پول گفته است اگر کاخ سفید و کنگره آمریکا به توافق نرسند "عواقب واقعا زنده ای" نیز در انتظار اقتصاد جهانی خواهد بود، از جمله این که نرخ بهره ها بالا خواهد رفت و بازار سهام شاهد افت شدید خواهد شد. جمهوری خواهان پیشنهادهای اوباما را تاکنون رد کرده اند.

اگر چه اوباما این وضعیت را پدید نیاورده است، اما مردم اقتصاد دان نیستند و او را هم مقصر می شمارند. او می خواهد که در انتخابات ریاست جمهوری سال آینده پیروز شود. نظرسنجی ها نشان می داد که اعتبار او بسیار افت کرده است. اعلام ترور اسامه بن لادن در پاکستان، موقتاً باعث افزایش محبوبیت وی شد. مخالفانش گفتند هدف او از اعلام خبر کشتن بن لادن در این زمان، افزایش محبوبیت و پیروزی در انتخابات آینده بود. هر دو حزب دموکرات و جمهوری خواه برای پیروزی در انتخابات بعدی به شیوه های اخلاقاً ناموجه توسل می جویند.

حال به ایران بنگرید که همه ی گروه ها از اصول گرایان گرفته تا اصلاح طلبان و ساختارشکنان، همه مخالف محمود احمدی نژاد هستند. داوری همگانی گروه های سیاسی درباره ی مواضع و عملکرد او چیست؟ به عنوان مثال، به مواضع احمدی نژاد درباره ی اسکله های غیر قانونی سپاه، اختصاص یکهزار متر زمین به هر خانواده، ورود بانوان به استادیوم های ورزشی، طرح عفاف و حجاب، بازنشسته کردن اساتید دانشگاه ها و طرح تفکیک جنسیتی بنگرید [۲]. مخالفان به انگیزه/نیات احمدی نژاد پرداخته و می گویند که او به دنبال تسخیر مجلس و ریاست جمهوری آینده است. به تعبیر دیگر، اقدامات او "فرصت طلبانه" است، نه اصولی/اعتقادی. یعنی او به این امور باور ندارد، اما برای پیروزی در انتخابات و رأی جمع کردن این نوع مسائل را مطرح می سازد. هاشمی رفسنجانی هم ضمن انتقاد از: "سیاسی کاری های اخیر پیرامون اجرای طرح تفکیک جنسیتی دانشگاهها" تصریح کرد: "فریب مردم توسط صاحبان قدرت با توجه به دستورات دینی با هر توجیهی مذموم است و صاحبان قدرت باید تلاش کنند که همواره با صداقت با مسائل مواجه شوند" [۳].

روزنامه ی جمهوری اسلامی - که مواضعش به هاشمی رفسنجانی نزدیک است - نیز در سرمقاله ی خود انگیزه ی احمدی نژاد را از طرح این مسائل، "انتخاباتی" و "بدتر/خطرناکتر از آن"، "تحریک افشار محروم و کم درآمد علیه نظام" قلمداد کرده است:

”چرا دولتی که در ششمین و آغاز هفتمین سال حکومتش قرار دارد هنوز هم وعده می‌دهد که قرار است چنین و چنان کنیم و حال آن که می‌داند وعده‌هایش عملی نیست... قصد ملامت و شکوه در کار نیست ولی برخی عناصر خوش بین تصور می‌کنند از این وعده‌ها **بوی انتخابات** می‌رسد در حالی که می‌تواند روشی تدریجی برای بالا بردن سطح توقعات مردم و **بویژه تحریک اقشار محروم و کم درآمد علیه نظام باشد** آنهم دقیقاً در موقعی که آقایان، مصدر امور نخواهند بود“ [۴].

هاشمی رفسنجانی در ۱۹/۴/۹۰ سخنانی از خود علیه احمدی نژاد با تیتر **”هدف وعده های پوچ بدبین کردن مردم به نظام است“**، را روی وبسایت اش گذاشته که در آن گفته است: ”ما متکی به مردم کار کرده ایم و دوامان هم باید نه به **عنوان یک تاکتیک** بلکه به عنوان یک عقیده اسلامی و ملی باید به اتکاء مردم باشد“ و نباید ”بنا بر **دروغ گفتن، آمار دروغ دادن، وعده دروغ و پوچ دادن، خلف وعده کردن، تهمت زدن** باشد“ [۵].

بدین ترتیب، تأکید بر انگیزه/نیات سیاستمداران حزبی/سازمانی امری جا افتاده است [۶]. منتها، هر فرد و گروهی، انگیزه/ها/نیات فرد و گروه رقیب را بد/پلید/خودخواهانه/فربیکارانه/قدرت پرستانه نشان داده و انگیزه/نیات خود و یارانش را خوب/پاک/دگرخواهانه/خیرخواهانه/خدمتکارانه قلمداد می‌کند. این واقعیت نشان می‌دهد که مسأله ی برجسته کردن انگیزه/نیات فعال سیاسی حزبی/سازمانی و رد و طرد برنامه ها و مواضع سیاسی اش از راه مذموم نشان دادن انگیزه هایش، امری رایج و سنتی پایدار است.

با ذکر این مقدمات، وارد محل نزاع خواهیم شد. پرسش این است: آیا در قلمرو دولت/حکومت/زاممداری سیاسی هم باید از مغالطه ی انگیزه و انگیزه اجتناب کرد؟ زمانی می‌توان از مغالطه ی انگیزه و انگیزه سخن به میان آورد که انگیزه دارای صدق معرفت شناسی باشد. متخصصان و روشنفکران عموماً در پی ابداع و ترویج نظریاتی هستند که صدق و کذب بردارند و لذا در غالب موارد بایستی انگیزه ی متخصصان و روشنفکران را از انگیزه ی آنان جدا کرد. اما در مورد سیاستمداران انگیزه ها معمولاً اعمال و استراتژی هاست که صدق و کذب ندارند. سیاستها و استراتژی ها می‌توانند واقع بینانه یا ناواقع بینانه (مبتنی بر اطلاعات درست یا نادرست)، متناسب یا نامتناسب با وسیله ها، اخلاقاً خوب یا

اخلاقاً بد باشند. بنابراین به نظر می‌رسد که انگیزه‌ها در مورد سیاستمداران نمی‌تواند کاملاً مستقل از انگیزه‌ها باشد.

این پاسخ مقدماتی مسأله را یکسره حل نمی‌نماید. یعنی اگر چه نیت و انگیزه‌ها متغیر مهمی را در قلمرو سیاست تشکیل می‌دهند، اما نمی‌توان و نباید خود را راحت کرد و کل سیاست را به انگیزه/ نیت فروکاست. به تعبیر دیگر، مسأله پیچیده‌تر از آن است که با "تقلیل‌گرایی" حل شود. برای راه‌برونشو، نیازمند تفکیک چند امر از یکدیگر هستیم:

اول - انگیزه/ نیت: نیت یابی یا کشف انگیزه‌ها کار ساده‌ای نیست. چگونه می‌توان کشف کرد که فرد یا گروهی صرفاً به دنبال منافع شخصی/گروهی است؟ فرض کنیم که ملاک‌هایی برای این مسأله بر ساختیم. اما برخی انگیزه‌ها در قلمرو سیاست مشترک و همگانی است. به عنوان مثال، هدف همه‌ی فعالین سیاسی حزبی/سازمانی - از جمله اصول‌گرایان و اصلاح‌طلبان و هاشمی‌رفسنجانی و طرفدارانش - در دست گرفتن زمام سیاسی کشور است. آیا این هدف اخلاقاً ناموجه است؟ آری روشنفکر قلمرو عمومی به دنبال در دست گرفتن زمام دولت/حکومت نیست، اما همه‌ی فعالین سیاسی حزبی/سازمانی چنان نیت و انگیزه‌ای دارند. بنابراین پرسش اول ناظر به داوری اخلاقی انگیزه است. اما نه همه‌ی انگیزه‌ها لزوماً ناموجه است، نه در داوری اخلاقی درباره‌ی انگیزه و نیت سیاستمداران می‌توان "قبیله‌گرایانه" عمل کرد. قبیله‌گرایی یعنی این مدعا که نیت و انگیزه‌های قبیله‌ی ما خوب و خیرخواهانه است، اما نیت و انگیزه‌های قبیله‌ی دشمن بد و خودخواهانه است.

دوم - عمل و پیامدهای آن: برخی گمان می‌کنند که خوبی و بدی اعمال مستقل از انگیزه‌هاست. مثلاً اگر کسی از سهل‌انگاری آدمی را بکشد، انگیزه‌ی خیر او نافی مذموم بودن عملش نیست. اما حتی اگر بپذیریم انگیزه‌ها بر خوبی/بدی/مجاز بودن/نامجاز بودن اعمال تاثیر می‌گذارد، داوری در مورد پیامدهای یک عمل باید مستقل از داوری در مورد انگیزه‌ها باشد. بر این مبنا می‌توان پرسید: آیا اعمال/طرح‌هایی که از آنها دفاع می‌شود، موجه و دارای پیامدهای مثبت اند؟ به عنوان مثال، مخالفت با تفکیک جنسیتی و قاچاق کالا توسط سپاه پاسداران موجه است یا ناموجه؟ پیامدهای عملی ممانعت از این دو طرح/اقدام چیست؟

به مثال دیگری توجه کنید. هاشمی رفسنجانی طی چند سال اخیر بارها گفته است که احمدی نژاد رهبری را سیبل کرده و به گونه ای عمل می کند که همه ی تیرها به ایشان اصابت کند، اما من نمی خواهم/نمی گذارم چنین شود. فعلاً انگیزه ها/نیات این دو را فراموش سازید و به خود عمل توجه کنید. ولی فقیه رهبری مادام العمر است. اینک سلطان در بیست و سومین سال زمامداری است و اگر ۱۷ سال دیگر عمر کند و حادثه ای اتفاق نیفتد، زمامداریش چهل ساله خواهد شد. آیا معطوف کردن انتقادات (به تعبیر هاشمی تیرها) به سلطان، پاسخگو کردنش و هزینه دار کردن رهبری مادام العمر اخلاقاً موجه است یا ناموجه؟ به سود فرایند گذار به دموکراسی است یا به زیان آن؟

به مثال دیگری توجه کنید. گفتیم که روزنامه ی جمهوری اسلامی در سرمقاله ای نوشته است که احمدی نژاد به دنبال "تحریک اقشار محروم و کم درآمد علیه نظام" است. هاشمی رفسنجانی هم همین مدعا را تکرار کرده و گفته است "هدف وعده های پوچ بدبین کردن مردم به نظام است". نیت و انگیزه ی احمدی نژاد را فراموش کرده و به عمل او نظر بیندازیم. اگر، اگر احمدی نژاد چنین طرحی دارد و در حال عملی ساختن آن است؛ آیا این عمل اخلاقاً مذموم است؟ پرسش دیگر: این عمل چه پیامدهایی برای صفحه ی شطرنج سیاسی ایران دارد؟ آیا این عمل به سود فرایند گذار مسالمت آمیز به نظام دموکراتیک ملتزم به آزادی و حقوق بشر است یا به زیان آن است؟

بدین ترتیب، ضمن داوری درباره ی نیت و انگیزه های سیاستمداران، به اعمال و سیاست هایشان به طور مستقل نیز باید نظر کرد و موجه بودن و ناموجه بودنشان را باز کاوید. در مورد مثال آخر، به طور طبیعی طرفداران نظام جمهوری اسلامی عمل احمدی نژاد را بد به شمار خواهند آورد، ولی مخالفان نظام عمل او را خوب به شمار خواهند آورد. از سوی دیگر، بدبین کردن مردم به نظام و تحریک اقشار محروم و کم درآمد علیه نظام، به سود فرایند گذار به دموکراسی است. مگر بسیاری از سبزه ها به دنبال چنین کاری نبودند/نیستند؟

سوم - باور داشتن یا نداشتن به عمل: آیا سیاستمدار به سیاست ها/دیدگاه هایی که اعلام می کند واقعاً باور دارد یا بنابر منافع شخصی آن ها را اعلام می کند؟ باور های یک فرد باید بتواند رفتار او را توضیح دهد. مشکل بتوان به کسی باوری را نسبت داد که در رفتار و اعمالش بروز ندارد. اما در قلمرو سیاسی - خصوصاً ایران - تغییر نظر زمامداران حاکم "فریبکارانه" قلمداد شده و مخالفان آن را باور نمی کنند. در سه دهه ی گذشته همیشه شاهد این رویه بوده ایم. می گویند: مگر می شود چپ های

مذهبی دهه ی اول انقلاب(اصلاح طلبان بعدی) تغییر کرده باشند؟ شعارهای جدید آنها صرفاً انتخاباتی و برای به دست آوردن آرای مردم در انتخابات است. مگر می شود میر حسین موسوی و مهدی کروبی تغییر کرده باشند؟

احمدی نژاد؟؟!! از اون که اصلاً صحبت نکن. این آدم به هیچ چیز باور ندارد و صرفاً برای کسب آرای طبقه ی متوسط شهری در انتخابات و بسط پایگاه اجتماعی خود به این طبقه؛ ایران و کوروش و مهم نبودن حجاب و ورود زنان به استادیوم های ورزشی و موسیقی و مخالفت با اجرای طرح تفکیک جنسیتی و چاقاق کالا به وسیله ی سپاه و غیره را مطرح می سازد. روحانیت ستیزی و ایستادن در برابر مراجع تقلید و رهبری نیز فقط و فقط با همین مقصود صورت گرفته و می گیرد، وگرنه او و یارانش به هیچ یک از این کارها باور/اعتقاد ندارند.

پس باور داشتن و نداشتن سیاستمداران به طرح ها/نظریه ها/سیاست هایی که اعلام می کنند، یک متغیر مهم در تحلیل سیاسی است. اما چگونه- با چه ملاک هایی- می توان باور داشتن یا نداشتن را کشف کرد؟ آیا فعالین سیاسی حزبی/سازمانی از نظر اعتقادی به هیچ وجه تغییر نمی کنند؟ به فرض آن که زمامداران حاکم به نظر/سیاستی اعتقاد نداشته و صرفاً به منظور کسب آرای مردم و شهرت و ماندن در قدرت آن نظر را مطرح می سازند. آیا مطرح کردن آن نظر هیچ پیامد عملی ای ندارد؟ آیا ایستادن در مقابل فرامین ولی فقیه و نظرات مراجع تقلید - هر انگیزه های که داشته باشد، بدون اعتقاد یا با اعتقاد- هیچ پیامد عملی ای ندارد؟

چهارم- موجه/ناموجه بودن راه های رسیدن به هدف: راه/روش/وسایلی که فعال سیاسی حزبی/سازمانی برای رسیدن به هدف(حداقل کسب قدرت سیاسی) بر می گزینند، بسیار مهم است. اگر چه کوشش همه ی فعالین سیاسی حزبی/سازمانی برای در دست گرفتن زمام دولت/حکومت اخلاقاً مذموم نیست، اما روش رسیدن به هدف بسیار مهم است(عقلانیت عملی به تعبیر وبر). روش ها و وسایل اهداف را می سازند. روش ها باید اخلاقاً موجه باشند. روشن است که حذف رقبا، تقلب در انتخابات و سرکوب؛ روش هایی اخلاقاً ناموجه برای کسب قدرت سیاسی است. اما مگر بنای رژیم سلطانی فقیه سالار از ابتدا تاکنون همین نبوده است؟ آیا جمهوری اسلامی تاکنون "انتخابات آزاد رقابتی عادلانه ی موثر" برگزار کرده است؟ آیا دروغ گویی، دشنام دهی، تهمت زنی، ترور شخصیت و غیره ارکان ساختار سیاسی جمهوری اسلامی نبوده و نیستند؟ مگر "اعتقاد نظری و التزام عملی به ولایت مطلقه ی فقیه"

شرط کاندیداتوری در هرگونه انتخاباتی در جمهوری اسلامی نیست؟ آیا پاسخ مثبت داوطلبی که بدان اعتقاد ندارد، اخلاقاً موجه است؟ یعنی هدف (رسیدن به قدرت) روش/وسیله (دروغ گویی) را اخلاقاً مشروع می سازد؟

نتیجه: مسأله ی روشنفکر قلمرو عمومی ایرانی، گذار مسالمت آمیز از "استبداد دینی" به نظام دموکراتیک ملتزم به آزادی و حقوق بشر است. او به دنبال تصاحب قدرت دولتی/حکومتی نیست. به همین دلیل بحث او درباره ی شرکت یا عدم شرکت در انتخابات از این منظر صورت می گیرد که آیا شرکت در "انتخابات ناآزاد غیر رقابتی ناعادلانه ی متقلبانه ی ناموثر" به سود فرایند گذار به دموکراسی است یا به تثبیت بیشتر نظام سلطانی منجر می شود؟ آیا وظیفه ی روشنفکر قلمرو عمومی مشروعیت زدایی از نظام خودکامه و عدم همکاری با اقدامات آن - از جمله انتخابات متقلبانه اش - است یا مشروعیت افزایی بدان و همکاری با آن؟

اما وقتی فعال سیاسی حزبی/سازمانی از ضرورت شرکت در انتخابات سخن می گوید، حتی اگر مدعی شود که مسأله اش دموکراتیزه کردن نظام سیاسی است، ولی روشن است که انتخابات می تواند او را وارد حکومت سازد و پای "منافع" هم در میان است. بحث شرکت یا عدم شرکت در انتخابات مانند بحث وجود یا عدم وجود ملائکه نیست. موضوع دوم، "منافع آور" نیست، اما موضوع اول "منافع زا" است. در اولی فقط و فقط باید به دلایل صدق مدعا نگریست، اما در دومی باید نیم نگاهی هم به منافع مدعی افکند. در اینجا باید به متغیر انگیزه و نیت هم توجه ویژه مبذول داشت [۷].

به عنوان مثال، سلطان علی خامنه ای همیشه به دنبال برگزاری انتخاباتی بوده که اکثریت مردم در آن شرکت کنند. پس از برگزاری هر به اصطلاح انتخاباتی، اعلام می کند که رأی مردم، رأی به نظام (یعنی رأی به من) بوده است. پس از سرکوب های گسترده ی بعد از انتخابات متقلبانه ی ریاست جمهوری ۲۲ خرداد ۸۸ و معطوف شدن کلیه ی شعارها به سوی سلطان، قد برافراشتن احمدی نژاد و تبدیل شدن یارانش به گروه انحرافی، زوال شدید مشروعیت نظام، اینک ولی فقیه به دنبال برگزاری انتخاباتی با شکوه با شرکت اکثریت مردم است تا بتواند اعلام کند که نظام همچنان از مشروعیت بالای مردمی برخوردار است و سرکوب حرکت سبز - یا به تعبیر او فتنه - هیچ تأثیری در مشروعیت نظام نداشته

است. بدین ترتیب، سلطان علی خامنه ای **منافی** دارد که شرکت گسترده ی مردم در انتخابات را ایجاب می کند.

در تحلیل سیاسی ساختار سیاسی ایران، نمی توان/نباید "**منافع سلطان**" را نادیده گرفت. منافع، لزوماً منافع اقتصادی نیست. سلطان که بر مبنای نظریه ی ولایت مطلقه ی فقیه آیت الله خمینی (اصل ۵۷ قانون اساسی) به طور خودسرانه (مطابق میل) زمامداری می کند، نیازی به ثروت ندارد، چرا که کل ثروت ملی تحت امر و کنترل اوست. پس تأکید و اصرار فعال سیاسی حزبی/سازمانی بر "**پاکی آیت الله خامنه ای**" - آن هم در خصوص رهبر نظامی که مطابق آمارهای بین المللی یکی از فاسدترین رژیم های جهان است - سخنی ناموجه است. نهادهای نظام مطابق میل خودسرانه ی او اداره می شود. مگر او تصور خاصی از عدالت اقتصادی نداشته و از همان منظر دولت های هاشمی و خاتمی را نقد نمی کرد؟ مگر سلطان نبود که احمدی نژاد را بالا آورد و به عنوان دولتی که ایده های اقتصادی را عملی می ساخت از او دفاع نمی کرد؟ مگر شخص احمدی نژاد دزدی کرده است؟ اقتصادی که زوج خامنه ای/احمدی نژاد بر ساختند، ساختار فاسد و معیوبی دارد.

یکی از وظایف تحلیل گر سیاسی و روشنفکر قلمرو عمومی نشان دادن متغیر مهم "**منافع**" در مواضع فعال سیاسی حزبی/سازمانی است. **انگیزه ها و نیات** در این قلمرو نقش دارند و نمی توان/نباید نادیده گرفته شوند. روشنفکر قلمرو عمومی "**پادوی سیاستمداران**" حزبی/سازمانی نیست. اگر روشنفکری بخواهد دائماً از سیاستمداری خاص مجیزگویی کند، کار و بار روشنفکری را کنار گذارده و به موجود دیگری تبدیل شده است. وظیفه ی روشنفکر قلمرو عمومی نقد قدرتمندان است. یعنی آنان که قدرت سیاسی را در دست داشته و از مسئولیت پاسخگویی نیز می گریزند. اما برخی که خود را روشنفکر قلمداد می کنند، خود را به مجیزگویی قدرتمندان حاکم سه دهه ی گذشته تقلیل داده و به جای حاکمان، "**منتقدان مستبدان حاکم**" را "**لجن مال**" می کنند.

متغیر نیات و انگیزه ها در قلمرو دولت/حکومت/زمامداری سیاسی مهم است. تعریف و تمجید کردن فعال سیاسی حزبی/سازمانی از آیت الله خامنه ای و سپس سکوت اختیار کردن، نیازمند تبیین است. در این تبیین نمی توان **انگیزه های منفعت طلبانه** را نادیده گرفت. روشنفکر قلمرو عمومی منتقد فعال سیاسی حزبی/سازمانی است. در شرایطی چون شرایط ایران، ممکن است روشنفکر قلمرو عمومی در

انتخابات از گروهی یا فردی خاص حمایت به عمل آورد، اما این امر نباید این توقع را ایجاد کند که آنها انتظار داشته باشند که روشنفکر قلمرو عمومی به "پادوی سیاسی" شخصیت های سیاسی قدرتمند یا احزاب و سازمان های سیاسی تبدیل شود.

منبع، روزآنلاین، ۲۲/۴/۹۰

پاورقی ها:

۱- مقاله ی "انتخابات، روشنفکران در برابر اصلاح طلبان"، به تفاوت های روشنفکر قلمرو عمومی از فعال سیاسی حزبی/سازمانی پرداخته است. رجوع شود به لینک:

http://www.bbc.co.uk/persian/iran/۲۰۱۱/۰۷/۱۱۰۷۰۷_1۱۳_iran_election.shtml

۲- مقاله ی "احمدی نژاد و به بازی گرفتن رهبری و مراجع"، به دستور کارهای سیاسی احمدی نژاد و پیامدهای آن پرداخته است. رجوع شود به لینک:

http://www.bbc.co.uk/persian/iran/۲۰۱۱/۰۷/۱۱۰۷۱۱_1۴۲_ganji_ahmadinejad_khamenei.shtml

۳- رجوع شود به لینک:

<http://www.hashemirafsanjani.ir/?type=dynamic&lang=۱&id=۴۴۳۳>

۴- رجوع شود به لینک: <http://www.entekhab.ir/fa/news/۳۱۳۱۴>

۵- رجوع شود به لینک:

<http://www.hashemirafsanjani.ir/?type=dynamic&lang=۱&id=۴۴۳۲>

۶- سلطان علی خامنه ای به طور کامل از این روش استفاده و نظرات روشنفکران را به انگیزه های پلید آنان باز می گرداند. به عنوان نمونه، در ۱/۳/۱۳۶۹ گفته است:

"آیا روشنفکرنمایی که در سایه ی آزادی اسلامی فرصت و امکان آن را یافته اند که صفحاتی را به داعیه روشنفکری، از سخنانی خوشایند بیگانگان مطرود پرکنند، شهادت آن را دارند که به صراحت اقرار کنند داغ و غصه ی آنان نه برای علم یا آزادی، بلکه به خاطر جمع شدن سفره ی ننگین فسق و فساد است؟ و دشمنی آنان... به انگیزه ی بازگشت به همان دنیای شرم آوری است که بیگانگان برای آنان به وجود آورده و از خود آنان در راه آن کمک گرفته بودند."

اکبر گنجی - تفاوت روشن فکر قلمرو عمومی و روشن فکر حزبی (سه مقاله)

www.nilgoon.org

۷- ماکس وبر همانند کارل مارکس اندیشه را بازتاب و تجلی منافع به شمار نمی آورد. به همین دلیل برای تبیین دین صرف رویکرد جامعه شناختی را کافی به شمار نمی آورد. در *روانشناسی اجتماعی دین های جهانی*، در این خصوص می نویسد:

"عوامل اجتماعی هر چقدر هم که بر یک آیین اخلاقی مذهبی در یک مورد خاص نفوذ موثری داشته باشند، اما یک آیین مذهبی اساساً از سرچشمه های مذهبی اش آب می خورد و بیشتر از همه، از محتوای بشارتها و اصول اعلام شده اش شکل می گیرد".

M. Weber, "The social Psychology of the World religions", in H. Gerth and C.W. Mills (eds) *From Max Weber, Essays in Social Theory*. London: Rutledge. p.۲۷۰.

در عین حال، وبر بسط اندیشه ها را منوط به جهت حرکات و رفتاری می دانست که منافع مختلفی را به پیش می برند. در اواخر عمر می گفت:

"نه افکار بلکه منافع مادی و آرمانی اند که بر رفتار انسانها مستقیماً تسلط دارند. اما غالباً پیش می آید که "تصویرهای جهان" که ناشی از "افکار" اند، مانند سوزنبانان راه آهن، مسیرهای کنش متأثر از پویایی منافع مادی را مشخص می کنند. این که یک شخص "از چه چیز" و "برای چه" خواستار رهایی می شود و چگونه "می تواند" رهایی یابد، بستگی به تصویرش از جهان دارد".

M. Weber, "The social Psychology of the World religions", in H. Gerth and C.W. Mills (eds) *From Max Weber: Essays in Social Theory*. London: Routledge. p.۲۸۰.

وبر به بررسی ایدئولوژیهایی که قشرهای دارای منافع مادی مشترک را بر می انگیزند و منافعی را توجیه می کردند، پرداخته است. او نشان داده است که قبول تبلیغ های مذهبی صلیبیون با انگیزه های امپریالیستی زمین داران فئودال که به حفظ تیول خود برای فرزندان شان علاقه مند بودند، ارتباط داشت. همچنین، پیدایش و گسترش رهبانیت یا فرقه ی فرانسیسکن، با منافع رهبران غیر مذهبی و قدرت آنها در بهره گیری از مهارت این قشر، به عنوان مدرسان بدون دستمزد، یا عوامفریبانی که در جریان بحرانها می توانستند توده های شهری را آرام کنند، ارتباط داشت. یسوعی گری نیز، پس از آن که پاپ آن را غیر قانونی اعلام کرد و فردریک کبیر در پروس به یسوعیان پناه داد، همین وضع را داشت.

خواست قدرت و علیه قدرت

روشنگری پیرامون تفاوت های "روشنفکر قلمرو عمومی" و "فعال سیاسی حزبی/سازمانی" دارای اهمیت بسیار است [۱]. این دو گروه، در ساختار دموکراتیک یا ساختار استبدادی، همچنان دو گروه متمایزند. بهتر است به تفاوت این دو گروه در ساختار دموکراتیک بنگریم تا مدعا روشن شود.

"فعال سیاسی حزبی سازمانی" به دنبال قدرت سیاسی است. با کمی اغراق می توان مدعی شد که "خواست قدرت" همه چیز او را تشکیل می دهد. اما "روشنفکر قلمرو عمومی" علیه قدرت است. علیه "قدرت سیاسی" و علیه "قدرت اقتصادی" (ثروت انباشته یا سرمایه داری افسار گسیخته). آیا همین امر (به دنبال قدرت بودن و علیه قدرت بودن)، تفاوت های عمده ای میان این دو گروه ایجاد نمی نماید؟ "خواست قدرت" و "علیه قدرت" بودن یکی نیست و تفاوت مشرب زیادی ایجاد می کند.

آمریکا بزرگترین کشور جهان، بزرگترین اقتصاد جهان، بزرگترین دموکراسی جهان است. جامعه ای دموکراتیک با ساختار سیاسی دموکرات. سیاستمداران و روشنفکران قلمرو عمومی در این نظام دموکراتیک چگونه عمل می کنند؟

هدف اعضای حزب جمهوری و دموکرات آمریکا پیروزی در انتخابات و در دست گرفتن قوه ی مجریه و مقننه این کشور است. در این راستا، متغیر "منافع" نقش اصلی را بازی می کند. منتها، دو گونه منافع وجود دارد: "منافع ملی" در سطح بین الملل و "منافع شخصی و گروهی" در سطح داخلی.

سیاستمداران آمریکایی در سطح بین الملل، اگر "منافع کمپانی های سرمایه داری" را در نظر نگیرند، در بهترین شرایط، به دنبال "منافع ملی" کشورشان هستند. ارزش های اخلاقی و انسانی - به گفته ی اوباما - وقتی الویت می یابند که با "منافع ملی آمریکا" در یک جهت قرار گیرند. با همین استدلال اوباما حمله ی نظامی به لیبی و عدم دخالت در مسأله ی بحرین و عربستان سعودی را موجه می ساخت و می سازد. اینک پس از چند ماه بمباران لیبی توسط پیمان ناتو روشن شده است که مقاصد بشر دوستانه در پشت این تهاجم قرار نداشت. مطابق گزارش های رسمی خود دول غربی، در حمله های ناتو، غیر نظامیان کشته شده اند. به گزارش رسمی سازمان ملل، دو طرف درگیر جنگ داخلی - سرهنگ قذافی و

مخالفانش - مرتکب جنایات جنگی شده اند. این وضعیت لیبی است که تهاجم نظامی به آن، به اصطلاح با مجوز شورای امنیت سازمان ملل متحد صورت گرفت.

در حمله ی نظامی به عراق و افغانستان و اشغال آن دو کشور، اشغالگران به دنبال دموکراسی و حقوق بشر و آزادی نبودند. ارزش های اخلاقی در کار نبود. بوش و دیک چینی و رامسفلد و دیگر سیاستمداران آمریکا تا توانستند دروغ گفتند تا آن تهاجم را موجه سازند. همه ی آن دروغ ها به سرعت برملا گردید و بعداً رسماً بدانها اعتراف شد. ده ها هزار تن از غیرنظامیان عراقی و افغانی - به خصوص کودکان و سالخوردگان - کشته شده و زیربناهای عراق نابود گشت. در عراق حتی نمی توان از "منافع ملی آمریکا" سخن گفت. هزاران آمریکایی کشته و بیش از یک هزار میلیارد دلار مالیات مردم این کشور در آنجا به هدر رفت. اما تحقیقات بعدی نشان داد که کمپانی های آمریکایی در این جنگ منافع بسیاری داشتند.

کمپانی های فروش اسلحه و بسیاری کمپانی های غیر نظامی از قرارداد های ده ها میلیارد دلاری برای "بازسازی عراق" بهره مند شدند. بین سال ۲۰۰۳ و ۲۰۰۶ فقط شرکت "هلی برتون" قرار داد هایی معادل ۲/۱۷ میلیارد دلار برای پروژه های مختلف مربوط به باز سازی عراق منعقد کرد. دیک چنی قبل از ملحق شدن به دولت بوش از مدیران این شرکت بود [۲]. کمپانی های سرمایه داری آمریکایی پس از جنایت ضد انسانی یازده سپتامبر ۲۰۰۱، از فضای ترس برای سود بردن بسیار استفاده کردند. این امر محدود به کشور خودشان نبود، در عراق آنها به سود های کلان دست یافتند [۳]. به نوشته ی هفته نامه ی نیشن (۱۵ اکتبر ۲۰۰۷)، کمپانی "بلک واتر" فقط هفتصد میلیون دلار بابت حفاظت از مقامات آمریکایی در عراق دریافت کرد و ده ها تن از مردم غیرنظامی عراق را به قتل رساند. پرسنل این کمپانی پس از به قتل رساندن شهروندان غیر نظامی عراق آزادانه به کشورشان باز گشتند. در حالی که حقوق ژنرال پتریوس، سرفرمانده ی نیروهای نظامی آمریکا در عراق، ۴۹۳ دلار در روز بود، کارکنان بلک واتر روزانه ۱۰۷۵ دلار دریافت می کردند.

در قلمرو بین الملل، سیاستمداران به دنبال حقیقت - یعنی صدق معرفت شناختی و صدق اخلاقی - نیستند. مسأله، مسأله ی "منافع ملی" است. در طول قرن بیستم همه ی دولت های آمریکا (دموکرات یا جمهوری خواه) از دولت های استبدادی و به شدت فاسد خاورمیانه حمایت کردند و آنها را بر سر کار آوردند. چرا که حمایت از دولت های خودکامه ی سرکوبگر به سود منافع ملی دولت آمریکا بود. این حقیقت که آن دولتها مردم خود را وحشیانه سرکوب و شکنجه می کردند، این حقیقت که آنها به طور

سیستماتیک حقوق بشر را نقض می کردند، این حقیقت که آنها ثروت ملی مردمشان را چپاول می کردند، این حقیقت که آنها نوکر دول خارجی بودند و ریشه در آرای مردم نداشتند، و صدها حقیقت دیگر، فاقد ارزش بود. کودتای علیه دولت ملی مصدق و دولت سالوادور آلنده - و ده ها کودتای دیگر - چه ارتباطی با حقیقت و ارزش های دموکراتیک داشت؟

حوزه ی بررسی وقتی به سیاست داخلی محدود گردد، نقش متغیر "خواست قدرت" و "منافع" بسیار برجسته خواهد شد. نمایندگان کنگره و سنای آمریکا می خواهند نماینده باقی بمانند. حداقل این است که هزینه ی سنگین تبلیغات انتخاباتی آنان را باید کمپانی های بزرگ تأمین کنند. این کمپانی ها از طریق لابی ها بر نمایندگان سیطره دارند. بیل کلینتون در انتخابات ریاست جمهوری وعده داد تا از سیطره ی لابی ها بکاهد، اما شکست خورد. او با ما نیز در آغاز کار چنین وعده ای داد، اما روشن بود که راه به جایی نمی برد. در این میان، در آمریکا یک تخصص پر درآمد به نام "جمع کنندگان کمک مالی" به وجود آمده است. اینها برای داوطلبان نمایندگی مراسم جمع آوری پول به راه می اندازند و خود نیز سودهای کلانی به جیب می زنند.

جان جی مرشایمر استاد دانشگاه شیکاگو و استفن ام والت استاد دانشگاه هاوارد در تحقیق مشترکی سیطره ی لابی اسرائیل (کمیته ی روابط عمومی آمریکایی اسرائیل - آپیک، کمیته ی یهودیان آمریکا و انجمن روسای سازمان های یهودی آمریکا) را بر سیاستمداران، قوه ی مجریه و قوه ی مقننه ی آمریکا نشان دادند [۴]. آپیک نقش مهمی در انتخابات آمریکا بازی می کند.

در واقع، پول و لابی ها و گروه های ذینفع بر واشنگتن حاکمیت دارند. تا سال ۱۹۹۰ تعداد بیست هزار تن از اعضای لابیها در واشنگتن به ثبت رسیده اند. تک تک نمایندگان که خواهان انتخاب مجددند، در مقابل اینها پاسخ گو هستند. لابیها و گروه های ذینفع به هیچ وجه اجازه نمی دهند که قانونی به تصویب رسد که منجر به حذف یارانه ی آنها شود. دولت های جمهوری خواه و دموکرات تماماً در این راه شکست خورده اند. جرج بوش در سال ۲۰۰۰ با شعار کاهش مالیات ها و کاستن از هزینه های دولتی بر سر کار آمد. او توانست مالیات ثروتمندان را کاهش دهد، اما نه تنها نتوانست از هزینه های دولتی بکاهد، بلکه هزینه ها در دوران او افزایش یافت. یارانه های گروه های ذینفع به زیان آموزش، بهداشت، فقرا و زیرساخت های جدید است. دان روستنکسکی، نماینده ی سابق کنگره گفته است: "نمایندگان کنگره به اعضای لابیها نگاه می کنند و آنها هم آری یا نه را با اشاره ی سر به نمایندگان می گویند."

یک شاهد خوب از این مدعا، سیاست خارجی نادرست آمریکا نسبت به کشور کوبا- یعنی انزوای اقتصادی از طریق تحریم‌ها- است. با این که تغییر این سیاست ضروری است، اقلیت کوبایی- آمریکایی‌های ضد کاسترو از طریق سازماندهی فعال به هیچ وجه اجازه نمی دهند تا این سیاست تغییر کند. این اقلیت در دو ایالت فلوریدا و نیوجرسی زندگی می کنند و نقش انتخاباتی مهمی دارند. حقیقت چیست؟ آیا تحریم های بلند مدت کوبا به سود منافع ملی آمریکا، گذار کوبا به نظام دموکراتیک و ارزش های انسانی است؟

روشنفکران قلمرو عمومی چون چامکسی، رورتی و مک اینتایر و دیگران با چنین قدرتی مخالفند و آن را نقد می کنند. روشنفکر یهودی آمریکایی- ریچارد فالک استاد سابق حقوق بین الملل دانشگاه پرینستون- به عنوان گزارش گر ویژه ی شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد تأیید می کند که دولت اسرائیل در غزه مرتکب "جنایت علیه بشریت" و "اقدامات جمعی بی رحمانه ی آلمان نازی" شده است [۵]. اما گوش سیاستمداران آمریکا به حقایق برملا شده به وسیله ی فالک و گزارش گلدستون [۶] شنوا نیست. همه نشان داده و می دهند که حمایت یک جانبه ی دولت های آمریکا از دولت اسرائیل نه تنها با دموکراسی و حقوق بشر سازگار نیست و ضد حقیقت است، بلکه منافع ملی آمریکا را هم تأمین نمی کند. اما با سیطره ی لابی اسرائیل بر فعالین سیاسی حزبی و سازمانی چه می توان کرد؟

دست یابی به قدرت و تأمین "منافع" مهمترین ارزش برای فعال سیاسی حزبی و سازمانی است. اما روشنفکر قلمرو عمومی به دنبال تقرب به حقیقت (صدق معرفت شناختی)، گسترش فضائل اخلاقی- خصوصاً صدق اخلاقی- و نقد رادیکال قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی است. او علیه قدرت است و خواهان دموکراتیزه کردن نظام های دموکراتیک موجود و افزایش حقوق اقلیت هاست. رورتی می گفت: دموکراسی های موجود چون دموکراسی آمریکا، دموکراسی های حداقلی اند. این دموکراسی ها را باید از راه "برابری خواهی" و "مساوات طلبی" به سوی دموکراسی حداکثری سوق داد. برابری و تبعیض زدایی اساس دموکراسی حداکثری است. "رشد و توسعه ی دموکراسی معادل رشد و توسعه ی برابری فرصت ها برای همه ی شهروندان است". حقوق همه ی اقلیت ها باید به رسمیت شناخته شود. به همین دلیل، رورتی می گوید: "در آمریکا دموکراسی هنوز تحقق پیدا نکرده است". برای این که از یک سو:

"اغنيا هنوز برتری نامنصفانه بی نسبت به فقرا دارند، آن هم به اتکای تطمیع صاحب منصبان، تحت فشار قرار دادن مراجع قانون گذاری، اکراه در پرداخت مالیات های لازم برای هزینه کردن در راه ایجاد یک نظام رفاه اجتماعی مناسب، دسیسه چینی برای پایین نگه داشتن دستمزدها، و نظایر این ها،

و از سوی دیگر برای این که:

"با گروه های ستم دیده- برای مثال، اقلیت های نژادی و دینی، زنان، و همجنس خواهان- هنوز برخورد نامنصفانه بی می شود...دموکراسی تنها با بر طرف شدن این بی عدالتی ها تحقق خواهد یافت"[۷].

چامسکی یک روشنفکر قلمرو عمومی ضد قدرت است. روشن است که او مدافع آزادی و دموکراسی و حقوق بشر است. اما سیاست خارجی آمریکا را معطوف به این ارزش ها نمی بیند. سیاست داخلی را هم از این منظر- خصوصاً از منظر حقیقت- بی رحمانه به نقد می کشد. او فلسفه ی سیاسی خود را "آرمان گرایی دموکراتیک" نامیده است. او حاشیه های قدرت سیاسی غیر پاسخگوی تحت کنترل شرکت ها که به وسیله و برای "اغنیای حاکم بر دنیا" ایجاد شده را نقد و رد می کند. سوسیالیسم اختیارگرایانه (libertarian socialism) ی او به دنبال انحلال اقتدار متمرکز، خواه از آن حکومت های قدرتمند و خواه از آن شرکت های قدرتمند، و واگذاری قدرت به افراد در باهماد یا باهمستان هاست.

چامسکی سیاستمداران آمریکا(فعالین سیاسی حزبی و سازمانی) را تابع کمپانی های بزرگ می داند. اما مسأله ی او به عنوان روشنفکر قلمرو عمومی، مسأله ی برچیدن کلیه ی نظام های قدرت متمرکز(اعم از خصوصی و دولتی) و واگذاری کنترل موثر اکثر تصمیم گیری های سیاسی و اقتصادی به مردمی است که زندگی شان بیشترین تأثیر را از آن تصمیم گیری ها می پذیرد. چامسکی در سال ۱۹۶۶ در مقاله ی "مسئولیت روشنفکران" نوشت: "مسئولیت روشنفکران بیان حقیقت و افشای دروغ است". اما به نظر او: "گفتن حقیقت به هنری کیسینجر، یا مدیر عامل جنرال موتورز یا دیگر صاحبان قدرت در نهادهای سرکوبگر اتلاف وقت و بی معنی است- آن هم حقایقی که اکثراً خودشان از آن با خبرند". روشنفکر باید به عنوان کسی که "دغدغه ی حقیقت" و "تأمین عدالت اجتماعی" برای افراد ناتوان و ستمدیده را دارد، حرف بزند. روشنفکر حقیقت را درباره ی نظام قدرت بیان می کند.

به برخی از تمایزهای روشنفکر قلمرو عمومی از فعال سیاسی حزبی و سازمانی در جوامع دموکراتیک اشاره کردیم. اما وقتی نوبت به جوامع استبدادی با رژیم های خودکامه ی سرکوبگر چون ایران می رسد، این تمایز نقشی مهمتر بازی می کند. برای این که به دلایل عدیده، روشنفکر قلمرو عمومی در جوامع استبدادی، برخلاف جوامع دموکراتیک، نقشی کلیدی دارد و از طریق گفتار سازی های بدیل، "گفتمان مسلط" را می سازد. علی شریعتی در دهه ی چهل و پنجاه در ایران چنین نقشی داشت و به همین دلیل "معلم انقلاب" نام گرفت. در حوزه ی نواندیشی دینی، در دو دهه ی گذشته، روشنفکرانی چون عبدالکریم سروش، مصطفی ملکیان و محمد مجتهد شبستری چنین نقشی ایفا کرده اند. کار و بار اینها با کار و بار احزاب و سازمان های جبهه ی دوم خرداد یا اصلاح طلبان، تفاوت های بارز دارد. حسین بشیریه، سید جواد طباطبایی، خشایار دیهیمی، عزت الله فولادوند، داریوش آشوری و... نقش روشنفکر قلمرو عمومی را در ایران بازی کرده و می کنند.

"انتخابات آزاد" را در نظر بگیرید. از نظر اصلاح طلبان انتخابات آزاد چگونه انتخاباتی است؟ اگر احزاب و سازمان های اصلاح طلب را به انتخابات راه دهند، آنان انتخابات را آزاد قلمداد کرده و در آن شرکت خواهند کرد. اگر هم انتخابات را آزاد قلمداد نکنند، در آن صورت به هیچ وجه درباره ی "ناآزاد بودن انتخابات" سخن نخواهند گفت. چون نمی توان مردم را به شرکت در انتخابات غیر رقابتی و ناآزاد دعوت کرد. اما از نظر روشنفکر قلمرو عمومی، اگر غیر خودیها (بهائیان، کمونیست، لیبرال های نامسلمان، فمینیست ها، و...) حق کاندیداتوری نداشته باشند، حتی اگر همه ی اصلاح طلبان زندانی و اجزایی چون مشارکت و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی مجاز به شرکت در انتخابات باشند؛ همچنان انتخابات آزاد نخواهد بود. فعال سیاسی حزبی و سازمانی حقیقت انتخابات را در پای منافع گروهی ذبح می کند، اما مسأله ی روشنفکر قلمرو عمومی برگزاری انتخابات حقیقی (آزاد، رقابتی، عدالانه غیر متقلبان، و از همه ی اینها مهمتر: موثر) است. انتخابات در ایران حتی اگر صد در صد آزاد برگزار شود و قوه ی مقننه و مجریه در اختیار مخالفان قرار گیرد، باز هم ناموثر است، چرا که قدرت اصلی در دست رهبری با "ولایت مطلقه ی فقیه" (اصل ۵۷ قانون اساسی) و نهادهای انتصابی تحت امر اوست. "انتخابات آزاد" مورد درخواست مخالفان در جنبش های دموکراسی خواهی، انتخاباتی است که در صورت پیروزی مخالفان، قدرت از زمامداران حاکم به مخالفان "انتقال" خواهد یافت. "انتقال قدرت" ملاک موثر بودن انتخابات است و این چیزی است که در انتخابات ایران - به شرط آزاد و غیر متقلبان بودن - وجود ندارد. این فقط یک نمونه از تفاوت نگرش این دو سنخ به مسائل و مشکلات کشور است.

به مثال دیگری توجه کنید. فعالان سیاسی حزبی و سازمانی به دنبال ائتلاف با سیاستمداری چون هاشمی رفسنجانی و حمایت او از خود هستند. به همین دلیل نه تنها از حقیقت هاشمی سخن نمی گویند، بلکه آن را پنهان داشته و چهره ای غیر واقعی از او به تصویر می کشند [۸]. هدف رسیدن به قدرت است، صدق معرفت شناختی و صدق اخلاقی اموری فرعی به شمار می روند. دروغ گویی و حقیقت ستیزی فاقد اهمیت است. مهم تشکیل ائتلاف برای رسیدن به قدرت است. "خواست قدرت" و "علیه قدرت" بودن یک شاخص مهم برای تمایز روشنفکر قلمرو عمومی از فعال سیاسی حزبی و سازمانی است [۹].

با توجه به این مقدمات، باید درباره ی تفاوت های این دو سنخ - روشنفکر قلمرو عمومی و فعال سیاسی حزبی و سازمانی - بحث و گفت و گو کرد. آنچه گفته شد، مقدماتی برای گشودن باب گفت و گو در این زمینه بود.

منبع: رادیو زمانه، ۷/۵/۹۰

پاورقی ها:

۱- در دو مقاله ی "روشنفکران در برابر اصلاح طلبان" و "منافع و انگیزه شناسی سیاسی" به برخی از تفاوت های این دو گروه اشاره رفته است. رجوع شود به لینک های:

http://www.bbc.co.uk/persian/iran/۲۰۱۱/۰۷/۱۱۰۷۰۷_1_۱۳_iran_election.shtml

<http://www.roozonline.com/persian/opinion/opinion-article/archive/۲۰۱۱/july/۱۳/article/-۳۰۳c۱d۷۸c۶.html>

۲- شرح بیشتر قرداد های این شرکت و ۲۴ شرکت دیگر در لینک زیر قابل دسترسی است:

<http://www.businesspundit.com/the-۲۵-most-vicious-iraq-war-profiteers>

۳- Solomon Hughes. *War on Terror, Inc: Corporate Profiteering from the Politics of Fear* (London: Verso, ۲۰۰۷).

اکبر گنجی - تفاوت روشنفکر قلمرو عمومی و روشنفکر حزبی (سه مقاله)

www.nilgoon.org

۴- John J. Mearsheimer and Stephen M. Walt, *The Israel Lobby and U.S. Foreign Policy* (New York: Farrar, Straus and Giroux, ۲۰۰۷).

۵- رجوع شود به لینک:

http://www.bbc.co.uk/persian/world/۲۰۰۸/۱۲/۰۸۱۲۱۰_an_un_israel.shtml

۶- گزارش قاضی گلدستون محصول کار یک هیأت چهار نفره مرکب از کریستین چینکین، استاد حقوق بین الملل در دانشگاه اقتصاد و علوم سیاسی لندن، هینا جیلانی، وکیل دادگاه عالی پاکستان و نماینده ویژه ی سابق دبیر کل برای مدافعان حقوق بشر و سرهنگ بازنشسته دزموند تراورس، عضو هیئت مدیره موسسه تحقیقات بین المللی جنایی بود. گزارش گلدستون که اسرائیل را به جنایت جنگی و جنایت علیه بشریت محکوم کرده بود، به تأیید شورای حقوق بشر سازمان ملل رسید. سپس مجمع عمومی سازمان ملل متحد قطعنامه بی را در هفت بند به تصویب رسانید که ضمن تأیید و تأکید بر گزارش نشست ویژه ی شورای حقوق بشر، مورخه ۱۵ اکتبر ۲۰۰۹ (۲۳ شهریور ۱۳۸۸) مقرر می داشت که گزارش هیات حقیقت یاب در خصوص وضع غزه و کرانه باختری به شورای امنیت فرستاده شود؛ دولت اسرائیل در ظرف سه ماه جنایات جنگی ارتكابی ارتش این کشور در غزه را بررسی و به دبیرکل سازمان ملل متحد گزارش دهد. دبیرکل حداکثر ظرف سه ماه گزارش خود را به شورای حقوق بشر تسلیم کند. دولت سوئیس امضاکنندگان معاهده آگوست ۱۹۴۹ را برای بررسی تخلفات اسرائیل از مفاد بند چهار این معاهده، در مورد حفاظت از افراد غیرنظامی در هنگام جنگ دعوت کند.

۷- ریچارد رورتی، *پیشامد، بازی، و همبستگی*، ترجمه ی پیاتم یزدانجو، نشر مرکز، صص ۳۸۷-۳۸۶.

۸- مقاله ی "مال بد بیخ ریش صاحبش" در این مورد است. رجوع شود به لینک:

http://www.roozonline.com/persian/opinion/opinion-article/archive/۲۰۱۱/july/۲۱/article/-۴۲۸۵_bcafa۷.html

۹- حمید دباشی هم در کتاب زیر درباره ی این تمایز سخن گفته است:

(Hamid Dabashi, *Brown Skin, White Masks* (London: Pluto, ۲۰۱۰)

اکبر گنجی - تفاوت روشن فکر قلمرو عمومی و روشن فکر حزبی (سه مقاله)

www.nilgoon.org